أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا

وحبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَه وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ‌ آل‌عمران، ١١٠ شما بهترین امت و گروهی هستید كه برای مردم به عنوان اسوه و الگو خداوند شما را قرار داده. از خصوصیت شما این است كه امر به معروف و نهی از منكر می‌كنید، امر به كار پسندیده و نهی از كار زشت و نامناسب و ناپسند.

 این معنایی كه در آیه خداوند می‌فرماید خَيْرَ أُمَّةٍ [ما باید به‌] این معنا توجه كنیم و ببینیم بهترین امت و بهترین گروه، این گروه هستند: گروهی كه امر به معروف و نهی از منكر مرام آنها است و ممشی و منهج آنها است، مسیر آنها است. در آیه دیگر می‌فرماید كه‌ وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ ... البقرة، ١٤٣ شما امتی هستید كه در طریق وسط و اعتدال قرار دارید. خداوند متعال انسان را با یك ویژگی‌های خاصی خلق كرده كه این ویژگی‌ها برای كمال او و برای رسیدن به نقطه فعلیت و كمال به عنوان مقدمه به حساب می‌آید. اگر انسان به این ویژگی‌ها توجه نكند به آن نقطه مطلوب نخواهد رسید، هر چه می‌خواهد كار بكند فایده ای ندارد.

 فرض كنید كه اگر شخصی بخواهد عبادت كند؛ برای عبادت، برای نماز احتیاج دارد به این كه قوای بدنی او در حد اعتدال باشد، صحیح باشد، سالم باشد، حالا اگر این ضعیف شد و مریض شد خب عبادت هم نمی‌تواند بكند دیگر. لازمه نماز خواندن و برخواستن؛ لازمه آن صحت و سلامتی است، حالا یك شخصی بگوید [ما به‌] این صحت و سلامتی توجه نمی‌كنیم، خب وقتی كه انسان مریض بشود طبعا از نماز شب هم می‌افتد درست؟ این صحت و سلامتی باید بر اساس رعایت ضوابطی باشد كه آن ضوابط چنانچه رعایت نشود سلامتی هم برای انسان حاصل نمی‌شود. در خوردن غذا، در رعایت‌

 پوشاك، در رعایت جهات بهداشتی و تندرستی باید انسان رعایت این موازین و مبانی بهداشت را باید داشته باشد.

 كسانی كه غذایشان را بیشتر غذاهایی قرار می‌دهند كه خون آنها را كثیف می‌كند اینها همیشه كسل هستند و كدورت دارند و حالت قبض دارند و حالت نشاط ندارند. كسانی كه زیاد فرض كنید كه آجیل و تخمه‌جات و روغن‌هایی كه برای دستگاه گوارش و دستگاه هاضمه انسان مضرّ هست اینها را بخواهند در غذای خودشان استفاده كنند، اینها خون آنها [را] كثیف [می‌كند] و نشاط ندارند، انبساط ندارند. در جهاز هاضمه آنها و در جهاز گوارشی آنها و در سایر جهازهای آنها اثر سوء می‌گذارد و علاوه بر این كه ممكن است مرض به وجود بیاورد آن حالت انبساط را می‌گیرد. چرا بزرگان یكی از دستورات غذایی خودشان را به شاگردان خوردن سركه قرار داده بودند چرا؟ به جهت این كه سركه موجب می‌شود خون قلیایی بشود، سركه اسید است دیگر، این قلیایی شدن خون موجب انبساط می‌شود، موجب شفافیت روح می‌شود، موجب نشاط می‌شود درست شد؟

 چرا می‌گویند خوردن زیاد گوشت برای سالك ضرر دارد؟ چرا؟ چون خوردن زیاد گوشت باعث كدورت و [قساوت‌] است؛ باعث قساوت است، قساوت می‌آورد. كسانی كه گوشت زیاد می‌خورند اینها قلبشان رؤوف و رحیم نیست، رحیم نیست؛ نمی‌توانند از یك قضیه و مسأله‌ای به راحتی بگذرند، از یك مسئله به راحتی نمی‌توانند بگذرند. [نمی‌تونند كاملا] اهل انفاق باشند، اینها دارای یك نوع خشكی و یك نوع جمود هستند، این به خاطر خوردن زیاد گوشت است.

 مرحوم آقا توصیه می‌كردند به شاگردانشان كه هفته ای دو بار بیشتر گوشت نخورند درست شد؟ البته برای افرادی كه خب از یك صحت و قدرت مزاجی برخوردارند اما افرادی كه دارای یك ناراحتی هایی هستند خب مسأله آنها فرق می‌كند. خوردن شیرینی‌جات، چیزهای سرخ كردنی زیاد، خوردن روغن‌های متنوع اینها موجب می‌شود خون كثیف بشود و این كثیف شدن خون در نفس انسان اثر بگذارد و آن حالت نشاط را بگیرد. بر عكس خوردن میوه‌جات بسیار برای سالك مفید است مخصوصا میوه‌جاتی كه موجب می‌شود سبك باشد و تصفیه كند؛ وضع آنها را تصفیه كند، این خیلی برای آنها مفید

 است. این مال سلامتی بدن است؛ اگر بدن سالم باشد این سلامتی بدن در سلامتی روح هم تأثیر می‌گذارد.

 حالا اگر قرار بشود كه ما بیاییم و در این مسأله قائل به افراط بشویم، یعنی اگر فرض كنید كه می‌شنویم خوردن نان و سركه برای انسان مفید است، برای نفس مفید است از این به بعد تمام غذاهایمان را دیگر نان و سركه قرار بدهیم خب زخم معده می‌گیریم می‌افتیم دیگر! اصلا به طور كلی زندگی مختل می‌شود، دیگر اعصاب انسان از بین می‌رود چون سركه و اینها برای اعصاب خوب نیست. چرا [زندگی مختل می‌شود؟] به جهت این كه [این قضیه‌] از حدّ و از اعتدال خودش خارج شده.

 فرض كنید كه می‌گویند كه اگر كسی گوشت نخورد زیاد خوردن گوشت برای حال انسان، این مضر است حالا اگر كسی بیاید اصلا گوشت نخورد، خب این دچار ناراحتی‌هایی می‌شود و ممكن است به بعضی از ناراحتی‌های روحی و روانی این مسأله منجر بشود چرا؟ چون مسأله از حدّ اعتدال خودش، قضیه خارج شده.

 راجع به داروها همین طور است. دارو برای انسان ضروری است اما اگر انسان از سر خود و پیش خود بدون تجویز پزشك بخواهد دارو برای خودش مصرف كند، مصرف دارو را زیاد كند این منجرّ به بعضی از ناراحتی‌ها می‌شود. همین استامینوفنی كه برای سردرد و برای تب و اینها همه می‌دانید و همه می‌شناسید و اینها شما این را یك مقداری زیاد بخورید، فرض كنید كه ناراحتی دارید و می‌گویید كه [حالا ما] ده بیست تایی با هم می‌خوریم، این بعد از دو ساعت موجب می‌شود كه كبد از كار بیافتد و بعد از چهار ساعت هم برای انسان فوت پیدا می‌شود چرا؟ چون از حدّ اعتدال مسأله خارج می‌شود.

 هر چیزی باید بر اساس اعتدال انجام بگیرد تا بتواند مفید باشد. به طور كلی عالم بر اساس اعتدال می‌گردد و خروج نظام عالم از یكی از دو طرف اعتدال موجب می‌شود كه تمام عالم مضمحل بشود و تمام عالم به طور كلی نیست و نابود بشود. در مسأله سلوك مهمترین قضیه‌ای كه برای یك سالك مطرح است، مسأله مسأله اعتدال است.

 اگر سالك از پیش خودش بیاید یك ذكری را بگوید این برای او خطر دارد، اگر سالك بیاید و بر خلاف آن چه كه به او گفته می‌شود بعضی از مسائل را كم یا زیاد كند این خطر برای او پیدا می‌شود.

 یكی از افراد همین مخدرات از دوستان در مشهد بود چند سال پیش در زمان مرحوم آقا این دارای حالاتی شد و مسائلی برای او پیدا شد و اینها و من وقتی كه با ایشان صحبت كردم و مسائلی را مطرح می‌كرد احساس كردم كه از آن طریق عادی كم كم دارد وضعیت او خارج می‌شود، كم كم حالاتش دارد رو به انحراف می‌رود. اول مسائلی كه مطرح می‌كرد تا حدودی مطالب خوبی بود بعد یك مقداری [در] مطالبش كم كم یك جرقه هایی من احساس می‌كردم، یك نوساناتی در صحبت احساس می‌كردم و مطالب را می‌رفتم خدمت آقا گزارش می‌دادم. چند روز این قضایا طول كشید، در آن روزهای آخر دیگر احساس كردم آن مقدار مطالبی كه دارد نقل می‌كند دیدم اینها وضع او را به هم زده و دارد به یك طرف می‌كشاند. مرحوم آقا بعد از این مطالبی كه ما نقل كردیم [خدمت مرحوم آقا] و بعد از دو سه روز كه گذشت و دیگر مسائل آخر را نقل كردیم ایشان رو كردند به من فرمودند فلانی می‌دانی چرا این، این جور شد؟

 به خاطر این كه از دستوری كه به او داده بودیم تخطی كرد و سر خود شروع كرد به زیاد گفتن. التفات می‌كنید؟

 شما از ذكر لا اله الا اللَه كه بالاتر ذكری سراغ ندارد، ذكر خدا است. همین لا اله الا اللَه را اگر انسان زیاد بگوید موجب خطر است برای او. دیگر از لا اله الا اللَه كه بالاتر ما چیزی نداریم. از ذكر یونیسه كه ما بالاتر نداریم، از اذكار توحیدی كه ما بالاتر نداریم؛ نه اینكه ذكر بد است، ذكر ذكر است، ذكر یاد خدا است و یاد خدا موجب اطمینان است، صحبت در میزان و مقدار قابلیت ما است كه ما چه مقدار می‌توانیم با توجه به این نقصانی كه داریم، با توجه به این ضعفی كه داریم، با توجه به مسائل خلافی كه در نفس ما هست تا چه مقدار ما می‌توانیم این ذكر را تحمل كنیم، صحبت در این است.

 یك دانه سیب خیلی شیرین است و خیلی خواص دارد و خیلی برای انسان مفید است ولی این یك دانه سیب را كی باید بخورد؟ یك شخصی كه دوازده، پانزده یا بیست سالش است و ناراحتی ندارد حتی ناراحتی معده ندارد، یك شخص عادی این یك دانه سیب را كه می‌خورد ... حتما هم صبح بخورید، صبح ناشتا خاصیت غذاها و خاصیت میوه ها بسیار زیاد است، سابق می‌گفتند سیب در صبح طلا و در ظهر نقره و در شب مس است و یك همچنین چیزهایی را می‌گفتند و درست هم می‌گفتند.

 صبح بسیار فایده دارد و خواصش بسیار زیاد است و خاصیت ضد چربی دارد به شرط این كه ناشتا باشد. اما این یك دانه سیب را شما بیایید به یك بچه شیرخواره، بچه شش ماهه به زور به دهان این فرو كنید خب این خفه می‌شود! اگر هم برود در معده او، می‌كشدش چرا؟ چون معده این بچه برای سیب و برای امثال سیب فعلا آمادگی ندارد، معده بچه برای شیر مادر آمادگی دارد، برای غذای بسیار نرم و ملایم آمادگی دارد. سیب خوب است، قابلیت نیست قابلیت در آن طرف نیست.

 و این [مسأله‌] چه شد؟ مسأله این شد كه از پیش خودش فرض كنید كه مرحوم آقا فلان مقدار به او ذكر می‌دادند و این [از پیش خودش‌] اضافه می‌كرد می‌گفت حالا كه مثلا حال خوشی پیدا كردیم و حالا كه این ذكر ما را به یك مسائلی كشانده، ادامه بدهیم ٤٠٠ تا را ٦٠٠ تا، ٦٠٠ تا را ٨٠٠ تا.

 كم كم می‌شود؛ كم كم اوضاع اعتدال نفسانی او تغییر پیدا می‌كند و وقتی تغییر پیدا كرد دیگر قابل كنترل نیست مگر این كه در تحت تربیت خاص و شرایط خاصی قرار بگیرد و یك نوع تنبیهاتی روی او واقع بشود تا بتواند برگردد.

 یكی از ارحام ما كه سابق از دوستان و رفقای مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بود ایشان یك وقتی من متوجه شدم دیدم كه ایشان سر كسب و كار نمی‌رود مغازه او بسته است یا اینكه شاگردی را در مغازه می‌گذارد و او می‌آید [كار را؛] این انجام می‌دهد و این در خانه نشسته و از خانه‌اش بیرون نمی‌رود!

 من گاهی سر به سر او می‌گذاشتم می‌گفتم كه فلانی چرا مغازه نمی‌روی شما؟ چرا كار نمی‌كنی؟ می‌گفت كه مغازه كه می‌گردد و فلان. گفتم: نه شما باید بروی سر مغازه‌ات، باید با مشتری سر و كار داشته باشی، شما باید بروی. می‌گفت این جوری حالمان بهتر است و این حرف‌ها، ما هم به او توجهی نمی‌كردیم دیگر. زمانی از این مسائل گذشت تا این كه یك روز من دیدم یك مطالبی نقل می‌كند كه این مطالب نمی‌تواند مطالب صحیح باشد و حكایت از بعضی از جریان‌ها و خطوط انحرافی می‌كند در ذهنش. مدعی بود كه من با امام زمان حضرت بقیه اللَه ارواحنا فداه ارتباط دارم وقضایا و مسائلی را از پیش آن حضرت نقل می‌كند!

 بعد از ما سوال كرد كه حالا من كه یك همچنین ارتباطاتی دارم آیا نیاز هست كه با آقا هم باز ارتباط داشته باشم یا نه؟ من گفتم: شما یقین داری حالا این شخصی كه با او مرتبط هستی خود حضرت است یك وقتی چیز دیگر نباشد؟ مسأله همین طور است دیگر ...

 گفتم: این‌دفعه از او این [موضوع‌] را سوال كن: اگر یك دستوری شما دادید و یك دستوری استاد داد و دستور شما مخالف دستور استاد (كه همین حضرت آقا باشد)، از اقوام نزدیك ما بود و خیلی نزدیك بود از كار درآمد، در آن جا چه كنیم؟

 اتفاقا بعد از یك مدتی مسأله را گفت بله ما این مسأله را از حضرت سوال كردیم و حضرت در جواب فرمودند كه نباید اطاعت كنید از استاد!

 گفتم پس بدان این شیطان است! می‌خواستم او را متوجه كنم. گفت: چرا؟ گفتم مسأله از دو حال خارج نیست: یا استاد واقعا استاد است یا نیست، اگر استاد است امكان ندارد دستورش با دستور امام زمان دو تا درآید، درست شد؟ پس اصلا اگر استاد نیست كه هیچی. اگر استاد نیست پس این مقدار كه تا به حال پیش این شخص بودی، این مقدار هم شما در ضلالت بودی و این را نمی‌توانی بگویی خودت كه معترف هستی.

 پس اگر او استاد است دیگر نمی‌تواند دستورش با دستور امام زمان مخالف درآید اگر مخالف درآید پس معلوم می‌شود دو ممشی است، معلوم می‌شود دو راه است، دو مسیر است. پس چون استاد را به عنوان استادی قبول كردی این [شخصی كه با او مرتبط بودی‌] معلوم می‌شود شیطان است درست؟

 خلاصه ما این را به او گفتیم و بعد از یك مدت ظاهرا خبر آورد كه با فلانی دیگر صحبت نكنید! گفتم خب الحمدلله كه خب قضیه ما روشن شد.

 این مال این بود كه این آقا وقتی كه مرحوم آقا به این شخص می‌گفتند: آقای فلان شما باید بروید سر كار، شما باید بروید سر كسب و سر مغازه و حجره و یك مقدار از وقتتان را در روز به كار و كسب باید بپردازید، ایشان به حرف آقا گوش نداد. ایشان به جای این كه بنشیند مثلا فرض كنید فلان ذكر را صد مرتبه، پنجاه دفعه، هزار دفعه هر چی بگوید، شروع می‌كرد از پیش خودش اضافه گفتن و كارش رسید به آنجایی كه الان با أجِنّه ارتباط دارد و به طور كلی از مرحوم آقا قطع [ارتباط] كرد و ارتباط او با

 أجنّه و شیاطین است و به طور كلی از مسیر به كناری قرار گرفته چرا؟ به خاطر افراط است، جهت جهت افراط است.

 خب این استادی كه الان دارد به شما این مقدار ذكر می‌گوید آیا آن استاد خوبی شما را نمی‌خواهد؟ رشد شما را نمی‌خواهد؟ منفعت شما را نمی‌خواهد؟ می‌خواهد دیگر، خب چه ضرری به این استاد می‌رسد فرض بكنید كه اگر بیاید به شما بگوید این كار را انجام بدهید و شما غیر از این را انجام بدهید و به یك مرتبه بالایی برسید خب چه ضرری به این می‌رسد؟ ضرری كه نمی‌رسد نفعش تازه می‌رسد.

 صحبت در این جا است كه ما همیشه این طرف سكه را می‌بینیم، از آن اثرات و قضایایی كه در آن طرف واقع شده ما خبر نداریم. شما كه الان ذكر می‌گویی در حالی كه این بچه گریه می‌كند و به این بچه اعتنا نمی‌كنی بدان كه نه تنها این ذكر برای شما فایده ندارد بلكه آن ناراحتی بچه دارد كار خودش را زیر زیركی دارد انجام می‌دهد؛ دارد از زیر، زیرآب را می‌زند. باید انسان برود به بچه برسد، باید انسان نگذارد گریه كند، بچه ناراحت است، بچه یك نفس است، نفس محترم است. مسائلی كه برای افراد است، افراد داخلی هست افراد اسره هست، افرادی كه در منزل هست، تمام اینها مسئولیت‌هایی است كه خداوند این مسئولیت‌ها را بر دوش انسان قرار داده. كی این مسئولیت را قرار داده؟ كی این بچه را خلق كرده و بوجود آورده و مسئولیت‌اش هم بر عهده او [پدر و مادر] سپرده است؟ التفات می‌كنید؟

 خدا می‌گوید مگر تو نمی‌خواهی بیایی به طرف من؟ مگر تو نمی‌خواهی به من نزدیك بشوی؟ آیا از پیش خودت می‌خواهی برنامه دربیاوری؟ از پیش خودت می‌خواهی ذكر دربیاوری؟ از پیش خودت می‌خواهی عبادت كنی؟ یا آن كه من گفتم، آن را كه من تشخیص می‌دهم كدام یك از این دو؟ اگر خودت می‌دانی بسیار خب.

 یكی از دوستان و رفقای پزشك ما در مشهد به نام آقای دكتر لاری ایشان در بیمارستان قائم متخصص خون است ایشان برای ما نقل می‌كرد می‌گفت یك روز یك مریضی آمد پیش من خانمی بود گفت اینجای من درد می‌كند؛ قلب من درد می‌كند.

 من معاینه‌اش كردم دیدم نه، قلبش درد نمی‌كند؛ ناراحتی معده دارد منتهی فشار می‌آورد به این ناحیه دیافراگم و قلب و قلب درد می‌كند ولی اصل ناراحتی معده است. داروی معده به او دادم، می‌گفت برحسب اتفاق فردا رفتم داروخانه امام رضا در مشهد در آن فلكه جنب بیمارستان امام رضا، می‌خواستم یك دارو بگیرم دیدم اتفاقا آن خانم كه دیروز مریض ما بود آمده در آن جا و دارد جر و بحث می‌كند با آن مسئول و اینها صحبت می‌كند. یكدفعه مسئول صدایش زد گفت آقای دكتر بیایید اینجا ایشان مریض شما هستند و نسخه شما [دستشان است‌]. نگاه كردم گفتم بله شما دیروز آمدید، گفت ایشان به ما می‌گوید كه دكتر نفهمیده من قلبم درد می‌كند برداشته دوای معده داده، شما دوای قلب به من بده، چیز بده! عرض كنم حضورتان كه حالا چكار كنیم با این؟ گفتم كه خانم من دكتر هستم تشخیص دادم از معده شما است قلبتان نیست اما در عین حال اگر می‌خواهید داروی قلب بخورید بسیار خب این قفسه از بالا تا پایین داروی قلب است هر كدام را می‌خواهید بگویید برایتان تجویز كنند و به هر مقدار هم كه می‌خواهید میل كنید!

 مشكل این جا است كه ما می‌خواهیم سر خود یك عملی را انجام بدهیم، سر خود می‌خواهیم یك كاری را بكنیم به خیال و به هوای اینكه ما می‌خواهیم پیشرفت كنیم در حالی كه پیشرفت نمی‌كنیم. وقتی كه من امروز داشتم در راه می‌آمدم با خودم گفتم كه چه مطلبی را امروز خدمت سروران خودم عرض كنم این مطلب به ذهنم آمد كه این قضیه را خدمت شما عرض كنم.

 استاد مرحوم آقا مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری؛ آقازاده ایشان برای من نقل كرد كه یك رابطه‌سببی هم ایشان با ما دارند. ایشان می‌گفتند كه در بعد از فوت مرحوم آقای انصاری، تكفل اولاد صغار ایشان برعهده ما بود، وقتی كه ایشان از دنیا رفتند بچه های كوچكی از مرحوم آقای انصاری باقی مانده بود و بچه هایی كه شاید سنشان دو سال، یك سال در این حدود بود از ایشان باقی مانده بود و با وجود اینكه ایشان مایل نبود در همدان بماند و قصد مسافرت به سایر شهرها را داشت به خاطر تربیت و به خاطر رعایت این بچه ها در همدان می‌ماند و تكفل آنها را به عهده می‌گیرد. تا این كه یك سفری ایشان می‌كند برای عتبات این قضیه را ما از خود مرحوم آقا رضوان اللَه علیه شنیدیم در وقتی كه ایشان داشتند به عنوان تذكر این مطلب را به پدربزرگ ما كه ایشان هم از دنیا رفتند داشتند برای ایشان این‌

 داستان را نقل می‌كردند، من نشسته بودم داشتم توجه می‌كردم می‌رود در عتبات و تقریبا بیش از دو ماه هم در آن جا می‌ماند این عتبات و جذبه این اماكن مقدسه و حالات روحی و وارداتی كه برای ایشان پیدا شده بود در این اعتاب مقدسه آن چنان ایشان را شیفته می‌كند كه میل سكنی و توطن در عتبات برای او حاصل می‌شود و در ذهن او می‌گذرد كه بیاید ایران و كارهای خودش را جمع كند و برگردد به عتبات و دیگر بماند. حالا كربلا، نجف، كاظمین هرچی، دیگر در آن جا بماند و سكنای خودش را در عتبات قرار بدهد. با این میل و با این قصد با عیالش هم اتفاقا صحبت می‌كند كه عیالش یكی از بستگان و محارم نزدیك ما است؛ خاله ما عرض می‌شود كه ایشان هست و صحبت می‌كند و او هم اظهار آمادگی می‌كند برای این كه بگردند و در عتبات در آن جا بمانند. شب مرحوم آقای انصاری پدر خودش را در خواب می‌بیند و می‌بیند كه برادر كوچكش كه تقریبا سنش آن موقع حدود پنج یا شش سال بیشتر نبود و اسمش محمود بود، می‌بیند كنار پدرش ایستاده و پدرشان رو می‌كند به ایشان و این جوری [درحالی كه‌] دست می‌كشند به سر آن فرزندشان می‌گوید اگر یك بار به سر محمود دست بكشی ثوابش از این كه تمام عمرت را در اعتاب مقدسه بگذرانی نزد خدا بیشتر است، یك بار!

 خب این معنا و این مسأله چگونه قابل هضم و قابل توجیه است برای ما كه یك دست به سر بچه كشیدن این ثوابش از یك عمر در كربلا به سر بردن و هر روز زیارت امام حسین كردن و در نجف رفتن و امیرالمؤمنین و زیارت كاظمین و سامرا [بیشتر باشد؟] و انشااللَه خدا برای همه قسمت كند، ما پارسال مشرف شدیم از طرف همه دوستان، نائب الزیاره بودیم در آنجا.

 من در سفر همین سال گذشته كه رفتیم در اعتاب مقدسه، در نجف بود كه گفتم به اهل بیت خلاصه ما بدمان نمی‌آید بیاییم اینجا، خلاصه دیگر یعنی شوخی جدی اگر شرایط آماده باشد خلاصه ما كوله بارمان را جمع كنیم و خلاصه بیاییم در همین نجف و دیگر اینجا [روزگار] بگذرانیم و اینها. علی ای حال حالا معلوم نیست كه چه خواهد شد اما خیلی آن مقام و موقعیت بخصوص نجف جاذبیت عجیبی دارد و بسیار این جاذبیت جاذبیت قوی است كه نمی‌شود كسی را تحت تأثیر قرار ندهد اما علی ای حال انسان مكلف است به اینكه به تكلیف عمل كند و باید راضی باشد به هر آنچه كه خدا برای او می‌خواهد، اینجا باشد آنجا باشد، جای دیگر باشد فقط مهم این است كه عمل انسان و فعل انسان‌

 مُمضی باشد و مورد رضای الهی باشد؛ این است. و حالا در هر كجا كه می‌خواهد این مسأله تحقق پیدا كند. درست شد این مسئله است. یعنی دست كشیدن به سر یك بچه، تربیت یك بچه، رعایت احوال او را كردن، اینست كه انسان را رشد می‌دهد، اینست كه انسان را بالا می‌برد.

 ما به خیال خود تصور می‌كنیم كه اگر در آن شرایط قرار بگیریم سعه ما بیشتر می‌شود، ارتقاء ما بیشتر می‌شود، حالات ما بهتر می‌شود، واردات ما قوی تر می‌شود ولی مسئله این طور نیست. آنجا حسابش با اینجا فرق می‌كند و مسائل جور دیگری در آنجا ارزیابی می‌شود مسئله از این قرار است.

 خداوند متعال ما را مكلف كرده است بر اینكه زندگی تشكیل بدهیم و بر اساس زندگی سیر و سلوك داشته باشیم. اگر سیر و سلوك بهتر و مفیدتر از تشكیل زندگی بود برای انسان، خب پیغمبر امر به ازدواج نمی‌كرد این همه روایاتی كه راجع به ازدواج است به خاطر چیست؟ به خاطر اینست كه پیغمبر یك منافع و مسائلی را می‌داند كه آن مسائل بدون ازدواج برای سالك پیدا نمی‌شود. باید سالك ازدواج كند، البته ازدواجی كه بر اساس اسلام باشد نه این كه خواستهای مادی و دنیوی در آن مطرح باشد، نه؛ تمام آن موجب بُعد است. ازدواجی كه بر اساس اسلام است كه زن اطاعت شوهر را باید بكند و شوهر باید به تكالیف شرعی خودش نسبت به زندگی عمل كند، تمام اینها در جهت اعتدال سلوكی سالك قرار می‌گیرد و سالك را به جلو می‌برد، این مسئله مهم است. یك وقتی ما كاری انجام ندهیم كه به خیال خود قدمی بر می‌داریم و راهی می‌رویم اما بعد مشخص بشود كه نه اینها همه‌اش خواب و خیال بوده، اینها اثری خیلی نداشته.

 یكی از مسائلی كه مرحوم آقا بسیار نسبت به او حساس بودند این بود كه زندگی یك سالك زندگی یك انسانی كه دارد به طرف خدا می‌رود فرق نمی‌كند چه مرد و چه زن این زندگی به واسطه بعضی از افراط ها یا به واسطه بعضی از تفریطها این دچار نوسان نشود. خیلی ایشان حساس بودند.

 اگر انسان كاری انجام بدهد؛ یك وقتی خب طبعا انسان یك تكلیفی دارد و بر اساس تكلیفش می‌خواهد عمل كند خب این یك مسأله دیگری است، گرچه تحمل آن برای یكی از طرفین مشكل باشد ولی خب تكلیف است، باید انجام بدهد ولی نه یك وقتی خارج از تكلیف به نظر خود انسان بعضی از كارها در راه خدا است در حالتی كه نه اتفاقا به مسأله سلوك هم ارتباطی ندارد و صرفا تخیلاتی است كه‌

 ممكن است برای انسان پیدا بشود آن وقت افراط در اینها موجب می‌شود كه خدای نكرده یك مشكلاتی را در زندگی را به وجود بیاورد و برای طرفین این مسأله مشكل ساز باشد.

 بارها می‌شد مرحوم آقا به دوستانشان تذكر می‌دادند كه شب دیر به منزل نروید به مردها می‌گفتند شب زود در منزل باشید. وقتتان را بیخود به این طرف و آن طرف نگذرانید از سر كار كه برمی‌گردید بروید در منزل، نگویید كه حالا كه از سركار برمی‌گردم می‌روم یك جا می‌نشینم یك ساعت، دو ساعت، سه ساعت هر وقت كه شد ساعت یازده دوازده یك می‌روم در منزل، نه اینها ضرر دارد، خوب نیست و مشكلاتی را ممكن است به وجود بیاورد، بالاخره انسان در یك شرایط خاص و در یك ضوابط خاصی قرار دارد، از آن شرایط و ضوابط اگر تخطی بشود این قضیه از اعتدال بهم می‌خورد و نمی‌شود این طور باشد. خود ایشان می‌فرمودند بعد از زمان مرحوم آقای انصاری یكی از شاگردان ایشان نسبت به این مسأله كم توجه كرد و با اینكه او حكم رفیق ما را داشت و با اینكه ما به ایشان تذكر دادیم ولی درعین حال این خیلی توجه نمی‌كرد، با دوستانش می‌گذراند، تا ساعت دوازده شب بیرون بود، به اشعار خواندن شعر حافظ و اینها مشغول بودند و چه و چه و چه. كم كم یك مشكلاتی در خانواده او به وجود آمد كه مجبور شد عیالش را طلاق بدهد خب حالا این مسأله گناهش بر عهده كیست؟ این جریاناتی كه پیش آمد بر عهده كیست و كی مسئول است؟ شوهر مسئول است چون كوتاهی كرده است و عمل نكرده است و همین طور به امید خدا اینها را رها كرده ولی مسئولیت دارد.

 یكی از افرادی كه من خودم می‌دانم كه زندگی آنها به هم خورد و از شوهرش جدا شد و الان چند سال است؛ سه یا چهار سال است كه بطور كلی متاركه هستند، این علتش این است [بود] كه ایشان نسبت به مسائل زندگی و نسبت به تعهداتی كه نسبت به [شوهر] و فرزندانش دارد ایشان كوتاهی می‌كرد و به ذكر و عبادت و نماز و كذا و ارتباط با رفقا و بیایند افراد در منزل و بروند و جلسه بگذارد و این بیاید و آن برود و ... نمی‌شود كه این طور! یك مقدار از زندگی به این مسأله مربوط است و زندگی جهات دیگری دارد، رسیدن به مسائل زندگی، رسیدن به مسائلی كه لازمه تداوم زندگی است، مربوط به شوهر، مربوط به فرزندان و مربوط به عائله تمام اینها شرایط راهیابی به آن مقصد و مقصود به حساب می‌آید نه این كه جدا [است.] اگر ما شرایط و خصوصیات رسیدن به كمال را سدّ به حساب بیاوریم ده‌

 درصد آن عبادت است نود درصد آن چیزهای دیگر است، نود درصد آن رعایت موازینی است كه اگر انسان آن موازین را رعایت نكند، این عبادت نه تنها اثر مثبت نمی‌گذارد اثر منفی می‌گذارد در نفس.

 شیطان در كمین است و می‌خواهد به هر وسیله كه شده بیاید و مسائل را ... گاهی از اوقات از راه عبادت می‌آید، چرا می‌گویند اگر شوهر راضی نیست شما نماز مستحب بخوانید نباید بخوانید چرا؟ وقتی كه راضی نیست وقتی كه در یك شرایطی هست كه اقتضا می‌كند كه جوانبی را زن در زندگی لحاظ بكند باید این لحاظ بكند؛ وقتی كه در منزل نیست شما نماز نافله بخوان چه اشكال دارد، وقتی كه شوهر در منزل نیست شما قرآنتان را آن موقع بخوانید نه اینكه وقتیكه تازه او می‌آید و نیاز دارد به اینكه محبتی را ببیند فرض كنید كه خسته است [به جای اینكه‌] سفره را بگذارید، تازه فرض كنید كه من باب مثال انسان چادر به سر بكند و شروع كند به نماز و ذكر و قرآن و فلان و این حرف‌ها دیگه بابا این چه نمازی است؟ این دیگه چه ذكری است؟ حالا هر چیزی یك وقت و زمان و حسابی دارد. این بود یكی از مسائل مهمی كه مرحوم آقا به دوستانشان چه به رفقای مرد و چه به رفقای مخدرات اینها تذكر می‌دادند و كاملا مراقب بودند كه این انجام بشود این بود كه خصوصیات و مسائل سلوكی و عبادی این یك نوع اختلاف و تنش و خلاصه سردی و نابسامانی را در زندگی به وجود نیاورد. این مسأله مسأله بسیار مهمی‌است و این موجب می‌شود كه اگر انسان نسبت به این قضیه توجه نكند نه تنها راهی را نمی‌رود بلكه یك مرتبه متوجه می‌شود ای داد بیداد این در این مدت ده سال، پانزده سال، بیست سال نه تنها راهی را نرفته بلكه بسیاری فرصت‌ها را هم از دست داده كه دیگر آن فرصت‌ها برای انسان قابل جبران نیست، التفات فرمودید؟

 بنابراین نسبت به مسائل سلوكی و نسبت به رعایت جوانب سلوكی اولین مسأله برای زن این است كه ببیند چه تدبیری را اتخاذ كند و چه حیله‌ای را بیاندیشد و به كار بگیرد كه محیط زندگی او محیط با انس و با محبت و با مودت و با گرمی بیشتری باشد. این مسأله شرط اول برای حركت سلوكی یك زن به شمار می‌رود. رفتن به مجالس زیاد نه تنها مستحسن نیست بلكه ممكن است اثرات نامطلوبی را بگذارد؛ جلسه ذكر هفته ای یك بار كافی است، دیگر بیش از آن مضرّ است برای افراد مگر در تحت شرایط خاصی. جلسه درس هفته‌ای یك بار و بیش از آن مقدار دیگر نشاط كافی و آن انبساط كافی‌

 خودش را از دست می‌دهد، بهتر است كه مخدرات در منزل كه هستند به مطالعه بپردازند و نقاط و نكاتی را كه برای آنها مشكل است و اشكال می‌آید آنها را یادداشت كنند و بعد در آن جلسه از افراد خبیر سوال كنند.

 بدانند كه برای رفتن به این جلسات شرط اول رضایت رضایت شوهر است نه رضایت رضایت تحمیلی یا رضایت تهدیدی نه! رضایتی كه واقعا از صمیم قلب آن راضی باشد. رضایت چماقی منظورم نیست! كه بله علی ای حال بگوید راضی‌ام كه دیگر راضی به رضایت خدایی! كه از هر نا رضایتی [این خودش‌] بدتر [است‌] نه! واقعا رضایت رضایتی باشد كه واقعا از صمیم قلب باشد و هیچ گونه كدورتی نداشته باشد.

 این مسأله بسیار مسأله مهمی است و بدانید كه این جلسات محترم است، جلسه‌ذكر جلسه محترمی است در آن جلسه نباید صحبت بیخود بشود نباید احوال پرسی‌های متعارف انجام بشود. در این جلسه باید سكوت رعایت بشود، توجه باید باشد، این قلوب باید به همدیگر مرتبط بشوند تا بتواند انسان استفاده كند.

 مرحوم آقا در زمان سابق به رفقایشان تذكر می‌دادند و برای آنها این مسأله الزامی بود كه در جلسه یك نوع میوه بیشتر نباشد، حتی اگر خلاصه دو نوع بود ایشان می‌گفتند یكی را بردار، یك نوع میوه بعد از جلسه، نه این كه از اول جلسه بیایند بگذارند. گذاشتن میوه و تنقلات، این موجب انصراف ذهن و انحراف ذهن از توجه به مبدأمی‌شود و از توجه به نفس و فرو رفتن در نفس و توجه به باطن و جلب بارقه‌ها و واردات می‌شود، این مسائل شوخی نیست.

 من اواخری كه مرحوم آقا در تهران بودند یك روز به مرحوم آقا عرض كردم كه آقا در جلسه ذكر اصلا چرا باید میوه باشد؟ چرا؟ همین یك ظرف آب و یك [لیوان‌] كه برای رفع تشنگی و اینها باشد كفایت می‌كند و دیگر نیازی به چای و فرض كنید كه میوه و اینها نیست، آخر مجلس جشن كه نیست، حالا در مجلس جشن خب بله از این تنقلات هست و از این مسائل ولی صحبت در مجلس ذكر است، ما كه نمی‌خواهیم خودمان را گول بزنیم ما كه نمی‌خواهیم خودمان را فریب بدهیم مجلس ذكر با اینها

 نمی‌سازد، خب یك وقتی انسان گاهگاهی اتفاق می‌افتد بعضی از اوقات انسان در ابتدای راه یك اهدافی دارد ولی بعد آن اهداف [تخفیف‌] پیدا می‌كند.

 فرض كنید كه شما دیدید دیگر بسیاری از این مجالس امام حسین و دهگی و هفتگی و ماهانه‌ای كه می‌آید اینها بیشتر برای دید و بازدید و صله و خود نمایی و دیگر افتخار و نشان دادن لباس‌ها به همدیگر و حرف و نقل و اینها است حالا یك ذاكر و روضه خوانی می‌آید یك روضه‌ای می‌خواند و می‌رود ولی اینها هم می‌گویند كه زودتر روضه‌اش را بخواند و برود و دیگر ما به كارمان بپردازیم. این خروج از آن هدف است، خروج از آن مسیر و طریق است كه اول هدف هدف مقدسی است و مجلس با یك نام مقدس و با یك غایات مقدسی تشكیل می‌شود و در مرور زمان و در بستر زمان تغییر و تحول پیدا می‌كند. این صحیح نیست و این غلط است.

 [در] این مجالس هم باید آن هدف همیشه آن رعایت بشود، آن هدف مقدس و آن ممشایی كه در طبق آن ممشی تشكیل می‌شود و انسان استفاده می‌كند، واقعا استفاده می‌كند. من در بعضی از این مجالس كه شركت می‌كنم در مجالس ذكر واقعا حالم تغییر می‌كند واقعا انبساط پیدا می‌كنم ولی در بعضی از جاها كه انسان می‌رود می‌بیند نه خسته شد، قبض او را گرفت مكدر شد، مسأله [اینجا] چیست؟

 مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند اگر زنی با عدم رضایت و با عدم طیب خاطر یك چایی درست كند برای رفقا وقتی آن چایی را شما دارید می‌خورید احساس می‌كنید این چایی از روی طیب خاطر درست نشده، این چای از روی عشق و علاقه درست نشده از روی اجبار و از روی اكراه این چای [درست شده است.] نفس این خانمی‌كه الان در این شرایط نامناسب آمده این چای را درست كرده، این نفسش می‌آید در این چای اثر می‌گذارد، این چایی را كه شما می‌خورید مكرد می‌شوید، قبض شما را می‌گیرد، می‌بینید چقدر دقیق است مسأله چقدر حساس است، این قدر مطلب مهم است.

 یك عدم رضایت، یك اجبار، یك اكراه می‌آید اثر خودش را می‌كند دیگر آن وقت شما ببینید كه ما هر كاری انجام می‌دهیم و اصلا بدون توجه به جوانب و قضایا و شرایطی كه برای انسان آماده است داریم هر كاری را انجام می‌دهیم و به حساب خدا می‌گذاریم، به حساب پیغمبر می‌گذاریم، به حساب‌

 راه می‌گذاریم، به حساب مرحوم آقا می‌گذاریم در حالتی كه انسان باید مسیر خودش را باید تصحیح كند.

 لذا مرحوم آقا به من فرمودند كه آقای آسیدمحسن ما از روی ناچاری می‌گوییم آقا یك میوه و الّا بالاخره می‌بینیم رفقا از راه دور می‌آیند اینجا می‌گوییم حالا قضیه [مجلس‌] تمام شده، یك میوه‌ای بخورند و ذائقه‌ای عوض كنند.

 بعد ما دیدیم كه ایشان حتی آن یك میوه را هم برداشتند و گفتند كه در مجلس فقط چای داده بشود همین، چرا؟ به خاطر اینكه این ذهن، جمعیتش بیشتر بشود. انسان همش فكر این نباشد كه الان جلسه تمام می‌شود میوه می‌آورند! خب این ذكر در اینجا نمی‌تواند اثر بگذارد، این نمی‌تواند این در اینجا ... ولی اگر از اول خیالش راحت باشد هیچ خبری نیست، فرض كنید كه همان یك چایی كه بوده، حالا بعدش هم كه تمام شد یك چایی هست. من نمی‌گویم میوه نباشد نه میوه عیب ندارد باشد، آن دیگر بسته به میل خود رفقا و دوستان است، من فقط نشان می‌دهم می‌گویم راه این است، مسیر این است، حالا هر مقدار هر شخصی می‌تواند خب باید بیاید. پس بنابراین عرض می‌شود این مطالبی كه عرض شد قصد نبود و اما خدا ... این طور مسأله دیگری در نظر داشتیم، انشاءاللَه در جلسه‌ای دیگر آن مطلب را عرض می‌كنیم.

 به این نحو پیش آمد كه راه سیر وسلوك فقط عبادت كه نماز است نیست، خدمتان عرض كردم ده درصد قضیه به نماز و ذكر است، نود درصد قضیه به مسائل دیگر است و آن چه را كه آنها آن چه را كه آنها ... اصلا می‌دانید مرحوم آقا چه می‌فرمودند؟ مرحوم آقا این را می‌فرمودند كه سالك كه شب بلند می‌شود برای نماز شب، برای نافله، برای دعا و امثال ذلك باید شب بگیرد و روز برود پخش كند؛ یعنی روز آن چه را كه گرفته آن صفای باطن، آن طراوت، آن نشاط و آن چه را كه جذب كرده باید در روز به كار ببندد و به كار بگیرد، این مهم است، خب حالا ببینید چقدر مسأله مهم است.

 پس بنابراین سلوكی را كه پیغمبر اكرم صلی اللَه علیه و آله وسلم برای ما آوردند و ائمه به آن سلوك تذكر دادند، این سلوكی است كه‌ خَيْرَ أُمَّةٍ است یا أُمَّةً وَسَطاً است، شما امتی هستید در طریق وسط، در طریق اعتدال، نه جانب افراط و نه جانب تفریط. این سلوك همان سلوكی است كه قول‌

 مرحوم آقا آن مقام جمعُ الجمعی و آن مقام وحدت در كثرت و آن چه را كه سابقین فاقد این سلوك بودند و به این درجات نرسیدند، این سلوك برای امت پیغمبر حاصل می‌كند. انشااللَه امیدواریم به آن چه كه بزرگان فرمودند عامل باشیم و از خداوند بخواهیم كه ما را از اعوجاج و افراط و تفریطها نسبت به مسائل مصون و محفوظ بدارد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

 خب خیلی از حضور سروران و مخدرات تشكر می‌كنم و فرصتی بود كه به دست آمد، من عرض كردم كه ما حتی كمتر از دو ماه هم مایل هستم كه خدمت برسیم و عرض می‌شود كه از انفاس قدسیه سروران، خودم بهره مند بشوم و واقعا وقتی كه در یك همچنین مجالسی شركت می‌كنم اصلا روح من باز می‌شود و قلبم انشراح صدر پیدا می‌كند و خودم شائق هستم برای این كه با افرادی برخورد كنم و صحبت داشته باشم كه اینها اهل درد هستند و اهل راه هستند و اهل مسیری هستند و من واقعا جدا عرض می‌كنم خودم را مغبون می‌بینم كه خلاصه شما جلو هستید و ما از قافله عقب.

 انشاءاللَه امیدواریم كه همیشه مشمول دعای خیر دوستان باشیم و ما را فراموش نفرمایید، خیلی از لطف شما متشكر و ممنون هستیم با اجازه از مخدرات.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد